



# تاریخ نحو (۱)

باهتمام: حمیدرضا میرحاجی

را نیز در اختیار دانش پژوهان قرار خواهیم داد. و در پایان نگاهی نیز خواهیم داشت به تاریخ بلاغت و مراحل نشو و نمای این علم. باشد که مجموعه این مقالات مفید اهل نظر افتد! بمنتَه و کرمه.

آشنایی پیدا کنند. در این سلسله مقالات سعی می‌شود که از آغاز پیدایش نحو، مدارس نحوی، علت به وجود آمدن مکاتب مختلف نحوی، بزرگان نحو و آهات کتب نحو سخن به میان آوریم. آنگاه به تاریخ علم صرف خواهیم پرداخت و دورنمای مجملی از این علم

تاریخ هزار و چند صدساله نحو نمایسته آن است که مورد مطالعه اهل فن و به خصوص کسانی که متولی تدریس آن هستند قرار گیرد. از ظرفی نحو و مسائل دستوری از قسمتهای مهم کتابهای درسی عربی ما است و بجاست که دبیران و فرزنانگان ما قدری با این تاریخ

پیامبر (ص) وارد زبان شد. گویند روزی مردی در حضور حضرتش دچار این مسأله شد و پیامبر فرمود: **آزشدوا أخاکم فإِنَّه قدضَلَّ**. (برادران را راهنمایی کنید، چرا که او به اشتباه افتاده است و طریق صحیح را گم کرده است).

تازه مسلمانان به زبان عربی، موجب شد که گاه اشتباهاتی از سوی تازه مسلمانان در گفتارشان (لُخِن) پدید آید. این امر اولین انگیزه به منظور تدوین قواعد نحو و جمع‌آوری اصولی به منظور حفظ زبان از خطا و اشتباه بود. **اشتباه در گفتار**

مسأله فساد در گفتار به تدریج از زمان

نیاز به نحو

مردم عرب مردمی دوستدار فصاحت و بلاغت بودند. تا آنجا که یک جمله فصیح و یا یک بیان بلیغ می‌توانست در آنها رستاخیزی بیا کند.

قبول اسلام از سوی مردم غیر عرب و اختلاط و آمیزش آنها با یکدیگر و نیاز مردم

مخاصمه پیرامون یک مسئله مالی نزد حضرت آمدند. یکی از آنها به حضرت گفت: ماله عندی حق. یعنی کلمه اول را به رفع خواند. حضرت در جواب گفت: پس حق برادر خود را بده! آن مرد گفت: نه! او حقی ندارد! حضرت متوجه شد که او در سخن خود دچار اشتباه شده است! یعنی باید می گفت: ماله... (بفتح لام) بوالأسود در آنجا حضور داشت. حضرت به او می فرماید: اُنْحُ لِلنَّاسِ نَحْوًا يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ. (طریقه ای را به مردم نشان ده که در سخن گفتن بدان تکیه و اعتماد کنند).

بتدریج مسأله فساد در گفتار آنچنان اهمیت پیدا کرده بود که اگر کسی مرتکب آن میشد، مورد طعن و سرزنش مردم قرار می گرفت. به عبدالملک یکی از خلفای بنی امیه - گفتند: چرا موهابیت به این زودی سفید شده؟ گفت: از ترس لحن در گفتار، هنگامی که می خواهم با مردم صحبت کنم!

خلفای اموی بسیار روی این مسأله تأکید می کردند و اگر کسی با آنها دچار اشتباه در گفتار (لحن) میشد، او را از نزد خود طرد می کردند. و در این باره از حجاج بن یوسف داستانهای زیادی روایت شده است. فصاحت در گفتار، شخص را به پول و ثروت و مقامات عالی میرساند. این گفته دیگر در قرن اول زبانزد شده بود که «لَيْسَتْ لِلأَحْنِ حَرَمَةٌ».

خلفای بنی امیه از آنجا که پایه های حکومت خود را بر برتری عرب بر غیر عرب نهاده بودند، در زمینه تقویت عربی و جلوگیری از اشاعه لحن از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند.

پرهیز از لحن در گفتار تا زمان عباسیان نیز ادامه پیدا کرد. اگر مردم می دیدند که مسؤولی دچار لغزشی در گفتار شده، از چشمشان

می افتاد! گویند روزی یکی از فرماندهان بنی عباس فردی را بنام حفص بن غیاث احضار کرد. او می گوید: موقعی که به مجلس پا گذاشتم، هیبت و شکوه مجلس مرا گرفت و در دلم خوف و هراسی انداخت. و این تازمانی بود که آن فرمانده عباسی شروع به سخن نکرده بود. اما زمانی که لب به سخن گشود و این جمله را بر زبان آورد که: مادعوتکم إلا لخیراً! ترس و خوف از دل من و دیگر حاضران رخت برپست!<sup>۱</sup>

### جمع آوری

به منظور جلوگیری از هرچه بیشتر آشفته شدن زبان و صیانت دین و حفظ احکام و دستورات الهی از هرگونه تحریف، مسلمانان اقدام به جمع آوری نکات و دستوراتی برداشتند که در آن با استناد به گفته عرب فصیح، زبان عربی را از هرگونه تحریفی میرا سازند. در این راه، نیاز به ملاکها و معیارهایی بود. چرا که قول هر عربی را نمی توانستند مورد استناد و استشهاد قرار دهند. لذا برای جلوگیری از آشفتگی، دو ملاک زمانی و مکانی را عنوان نمودند.

راویان برای قبول اقوال عرب جاهلی و فصحاء اسلام (به منظور استناد به گفته هایشان) از لحاظ زمانی، نیمه قرن دوم را به عنوان مرز قبولی گفتار اعلام نمودند. برای شعر، راویان دست به تقسیم بندی شاعران زدند و آنها را به چهار دسته تقسیم کردند:

۱ - شعراء جاهلی

۲ - مُحَضَّرَمین. یعنی شاعرانی که هم در دوره جاهلی و هم اسلامی زندگی کرده باشند.

۳ - شاعران دوره اسلامی (مولدین)

۴ - شاعران جدید (مُحدَثین) که از بشار

بن بُرد شروع می شوند.

راویان به شعر گروه اول و دوم استشهاد می کنند. در مورد دسته سوم اختلاف دارند. عده ای قائل به قبول و گروهی قائل به عدم استشهاد به شعر این دسته اند. به شعر گروه چهارم هیچکس استناد نمی کند. آخرین شاعری که از لحاظ زمانی به شعرش استناد می شود، ابراهیم بن هرمة (۷۰ - ۱۵۰ هـ) است.<sup>۲</sup>

اما در مورد استناد به لغات و کلمات عرب فصیح، لغت نویسان و شارحان لغت، تا قرنهای اهل باده و صحرائشینان عرب را مورد وثوق می دانستند و در هنگام تألیف قوامیس لغت خود به آنها مراجعه می کردند. چرا که آنها را از اختلاط و آمیزش با اقوام دیگر میرا می دانستند و یقین داشتند که کلمات مورد استفاده آنها هنوز از اختلاط مصون مانده است.

اما از لحاظ مکانی، راویان به مسأله اختلاط با اقوام دیگر توجه دقیق داشتند. لذا در این راه به کلام قبائلی که در قلب جزیره العرب زندگی می کردند اعتماد بیشتری داشتند تا آنها که در جوار ساحل و یا مناطق نزدیک کشورهای مجاور زندگی می کردند. در این میان قریش افضح قبایل و طوایف عرب بود. پس از قریش، گفته های قبایل قیس و تمیم و آسد بیشتر مورد استناد قرار می گرفت. و برعکس کلام قبایلی همچون «لحم» (مجاور مصر)، قضاة و غسان (مجاور شام)، تغلب و نمر (مجاور یونان)، بکر (مجاور ایران) و ... بدلیل احتمال اختلاط زبانی و ورود کلمات و ترکیبهای بیگانه به زبانشان، مورد استناد قرار نمی گرفت.

بهترین قبیله و طایفه در این راه کسانی بودند که از شهرنشینی دور بودند. و بدین

خاطر است که علمای بصره از امتیازات خود این را می‌دانند که ما کلامان را از اهل بادیه و آنان که بویی از شهر و تمدن نبرده‌اند، گرفته ایم!

شاعرانی همچون اعشى و أمية ابن ابي صلت به علت آن که با اجانب مخالفت و آمیزش داشتند، هر چند از دوره جاهلی بودند، شعرشان مورد استناد قرار نگرفت.

#### آغاز تدوین نحو

نحو در بصره پا گرفت و در همانجا رشد و نمو یافت. اولین کسی که سخن از نحو بمیان آورد و آغازگر تدوین نحو بود، ابوالأسود الدؤلی متوفی به سال ۶۷ هجری است. می‌گویند علی (ع) اصول نحو را بر ابوالاسود القا کرد و سپس به او فرمود: «أُتِحَ هذا النحو» (بدین طریق راه را نشان ده!) و بدین خاطر این علم، «نحو» نام گرفت.<sup>۵</sup>

ابوالأسود از یاران حضرت علی (ع) بود. او دارای ذهنی تیز و هوش و فراستی فراوان و فکری جوال بود. گویند روزی که علی (ع) از او خواست علم نحو را تدوین کند، به دنبال واقع‌ای بود که خود شاهد آن بود. او از شخصی شنید که آیه «إِنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» را به کسر لām «رسوله» می‌خواند. لذا بر آشفت و جریان را برای علی (ع) تعریف کرد. این واقعه در کنار حوادث مشابه موجب شد که به منظور حفظ زبان و نگاهداری احکام و اقوال قرآن و پیامبر، حضرت علی (ع) فرمان گردآوری قواعد و دستوراتی را بدهد که بارعایت آنها زبان از

خطا مصون بماند. پس از این فرمان، ابوالأسود می‌پرسد: چگونه؟ و حضرت در جواب می‌فرماید: بنویس! الكلامُ كله لا يخرج

عن اسم و فعل و حرف و... در ادامه کار آنچه ابوالأسود دربارهٔ نحو جمع‌آوری می‌کرد، آن را به علی (ع) نشان می‌داد.

ابوالاسود می‌گوید: کار خود را شروع کردم. هرگاه مطالبی را جمع می‌کردم آن را به علی (ع) عرضه می‌کردم. روزی «إِنَّ و اخوات آن» را به حضرت عرضه کردم. حضرت فرمود: چرا «لکن» را نیاورده‌ای، این کلمه نیز جزء ملحقات «إِنَّ» است!

#### ابوالأسود و نقطه‌گذاری قرآن

شخصیت ابوالاسود و کار او در زمینهٔ تألیف قواعد نحو موجب شد که سالها بعد زیاد ابن ابیه - والی بصره - از ابوالأسود بخواهد که قواعدی وضع کند که مردم آسانتر قرآن را قرائت کنند. او ابتدا از این کار خودداری کرد. زیاد، مردی را مأمور ساخت که در سر راه ابوالاسود با صدای بلند قرآن را غلط قرائت کند. این کار ابوالاسود را ادا داشت که پیشنهاد زیاد را قبول کند. کاتبی را انتخاب کرد و به او گفت: قرآن را باز کن. و با رنگ متفاوت از رنگ حروف قرآن نشانه‌گذاری کن: وقتی لبانم را برای تلفظ حرفی بالا بردم و آن را گشودم، نقطه‌ای روی آن (فتحه) و هرگاه پایین آوردم، نقطه‌ای زیر آن (کسره) و و هنگامی که لبهایم را بستم و به صورت غنچه درآوردم، نقطه‌ای در میان آن (ضمه) و اگر شنیدی حرفی را با «عنه» آدا کردم، دو نقطه روی آن بگذار (تنوین).<sup>۶</sup>

#### \*\*\*

به این ترتیب روشن شد که نحو چگونه شکل گرفت و راویان و مؤلفان نحو، در انجام کار خود چه ملاکها و دستورالعملهایی را مد

نظر قرار می‌دادند. ان شاء الله در مقاله آینده از نحو پس از ابوالأسود و مدرسه‌های بصره و کوفه سخن خواهیم گفت.

۱ - لحنٌ لَخْنًا فِي كَلِمَةٍ أَوْ فِي الْقِرَاءَةِ: اُخْطَأَ فِي الْاِعْرَابِ وَ خَالَفَ وَجْهَ الصَّوَابِ.

۲ - الْخِصَائِصُ لِابْنِ جَنِّي ۸/۲ به نقل از: من

تاریخ النحو - سعید الافغانی ص ۸

۳ - من تاریخ النحو ص ۱۸

۴ - هر چند سیبویه گاه به اشعار بشار در کتاب خود استناد جسته، اما می‌گویند، خوف از هجو بشار سیبویه را به این کار ادا داشته بود!

۵ - سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو - سید محمد باقر حجتی ص ۱۴۳

نَحَا نَحْوًا الثَّيِّبَةَ: قَصَدَهُ. النحو: الجانِب، الجِهَة، الطَّرِيق، هو علم اعراب كلام العرب. وَسُمِّيَ هَكَذَا لِأَنَّ الْمُتَكَلِّمَ يَنْحُو بِه مَنَهِاجَ كَلَامِهِمْ إِفْرَادًا وَ تَرْكِيبًا.

۶ - همان منبع ص ۱۵۰ - ۱۴۹

شاگرد ابوالاسود یعنی نصر بن عاصم به درخواست حجاج کار استاد خود را تکمیل کرد و حروف مشابه: مانند: بَاء، تَاء، يَاء، ج، ح، خ را نقطه‌گذاری کرد. خلیل بن احمد نقطه‌های ابوالاسود روی کلمات را به فتحه و کسره و ضمه تبدیل کرد.

۷ - همان منبع ص ۱۴۹

الفَتْة: صوت من اللّهُة والأَنْف (صدایی از زبان کوچک و بینی)

\* در نوشتن این مقاله از کتاب «من تاریخ النحو» بهره گرفته شده است.